

تاجیکستان در حال توزیع رایگان شاهنامه بین مردم است، اینجا جریانی در حال فردوسی‌زدایی است

دل‌قک‌ها علیه ایران و فردوسی



محمدحسین سلطانی خبرنگار گروه فرهنگ

چند وقت قبل در یکی از نشست‌های کافه‌ای با یکی از دوستان نویسنده بحث بالا گرفت و لابه‌لای هر گامی که صدایمان بالاتر می‌رفت، پرسش‌های جدی‌تری هم مطرح می‌شد. لابه‌لای همان حرف‌ها پرسش اصلی تراش خورد: «در شرایط فعلی کدام متن و کتاب می‌تواند به ایرانی‌جماعت کمک کند؟» راستش را بخواهید خودمان هم از عمق سؤال طرح شده تعجب کردیم (ما کجا و این حجم از فرهیختگی کجا؟! تعجب‌برانگیزتر از آن پاسخ مشترکی بود که به سؤال مذکور دادیم. همه حاضران پشت میز بر این نظر بودند که چاره نداریم جز خواندن شاهنامه. شاهنامه در شرایط فعلی تنها متنی است که – فارغ از نگاه‌های سطحی آریایی مسلکی – صدایش با صدای انسان ایران ایرانی روی یک فرکانس تنظیم شده. چند روز بعد از این بحث چندساعته گویا زودتر از مسئولان داخلی صدایمان رسید به ۱۶۰۰ کیلومتر آن‌طرف‌تر و کشور دوست و برادر تاجیکستان. تاجیک‌ها در یک طرح ملی سه‌میلیون و ۴۰۰ هزار نسخه از شاهنامه را قرار است به یک‌میلیون و ۷۰۰ خانواده برسانند و این یعنی هر خانواده دو جلد شاهنامه در خانه‌اش داشته باشد. نحوه اهدای شاهنامه به خانواده هم جالب است، آن‌ها گروه‌گروه خانواده‌های مختلف را به بزرگ‌ترین استادیوم‌های مراکز شهرها دعوت کرده و دو نسخه گالینگور از شاهنامه را به هر خانواده اهدا می‌کنند. البته این تنها اقدام تاجیک‌ها در ضرب دادن به شاهنامه در کشورشان نیست و دولت تاجیکستان آبان‌ماه سال گذشته همایش شاهنامه را در درشتبه به راه انداخت و اقدامات حساب‌شده‌ای در آوردن شاهنامه به فرهنگ عمومی این کشور انجام داد. حالا درست به‌موازات همین اتفاقات در تاجیکستان و اهمیتی که شاهنامه در موقعیت فعلی کشور پیدا کرده، زینب موسوی، اینفلوئنسر و استندآپ کمدین سابق تلویزیون و اینستاگرام و البته یوتیوبر فعلی، برنامه‌ای را به راه می‌اندازد برای شناساندن شاهنامه به مردم. هر لفظ رکیکی را به فردوسی و شاهنامه می‌بندد و شوخی‌ها و لفظ‌بازی‌های اینستاگرامی و تلگرامی را وارد بازی می‌کند تا کمی لبخند از مخاطب خود بگیرد. البته مخاطبی که موسوی آن را در جاهل نسبت به چند مقال فرهنگ خود می‌داند. موسوی سعی دارد گویشی – به گمان خودش – نسل زدی نسبت به شاهنامه داشته باشد و با منطق کمدی‌ای که – گمان می‌کند – بامزه است، از شاهنامه یک‌سری روایت‌های پارودی داشته باشد و قرار است حتی از این اثر هم فراتر برود و نگاه – به‌زعم خود – طنزانه‌اش را به خیام هم می‌کشاند و به مخاطبان نوید این را می‌دهد که دامنه جوک‌ها و لیچارها را درباره باقی شاعران هم به کار ببندد. البته موسوی در همین آغاز راه هم چندان موفق نیست و در نهایت امر شوخی خوانی او مقابل دوربین به مذاق مخاطب خوش نمی‌آید و شرح این ناخوشی مخاطبان را به شکل مفصل زیر کامت پست‌های او می‌توانید تماشا کنید.

– لطفاً آن‌طور که با شوهرعمه‌تان شوخی می‌کنید سراغ فردوسی نروید!

درباره مدل نگاه‌کردن موسوی باید چند نکته را گفت. موسوی‌ها اصولاً در جهان فکری خودشان گمان می‌کنند الزاماً ترند شدن قطعی، آن‌ها را به کنشگران و کمدین‌هایی بدل می‌کند که می‌توانند از خط‌قرمزهای جامعه

تاجیکستان در حال توزیع رایگان شاهنامه بین مردم است، اینجا جریانی در حال فردوسی‌زدایی است

فراتر بروند و از کنار جرج کارلین یا لویی. سسی. کی عبور کنند و چند بوق هم برای اسطوره‌های استندآپ‌کمدی جهان بزنند. حالا برای آنکه موسوی‌ها در جهان ترند‌شده‌ها ترندتر شوند باید بروند سراغ مهم‌ترین شاعر پارسی‌گو و دوز رکیک شمردن‌ها را هم بالا ببرند و فردوسی را در حد و اندازه یک شاعر جهان‌سومی و حاصل ضمیر جمعی عقب‌مانده‌ها بدانند. درصورتی که چنین خودتحقیری‌ای، در حقیقت حاصل یک فکر عقب‌مانده است که نمی‌تواند درک منسجمی از مهم‌ترین نجوی ضمیر جمعی ایران داشته باشد و عملاً تفاوتی بین فردوسی و فلان ترانه‌سرای دست چندم برقرار نمی‌کند. در نقطه مقابل این مجموعه خطاهای شناختی، نگاه تاجیکی قرار گرفته، ایده‌ای که با توجه به بضاعتش می‌داند شاید نتواند اثر مهم و باکیفیتی درباره شاهنامه خلق کند اما در حداقلی‌ترین حالت ممکن خود اثر را به مردم می‌رساند تا مبدا جامعه از خطوط شاهنامه بی‌بهره بماند و ضمیر پارسی‌گویش را از دست بدهد. البته باید به این نکته اشاره کرد که هر اندازه گسترش شاهنامه‌خوانی برای تاجیکستان راهبردی است با توجه به سطح کنش فرهنگی‌ما در حوزه پاسداشت از میراث ادبی کشور، یک خطر جدی به حساب می‌آید. پس از آنکه آذربایجان و ترکیه به دنبال آن بودند که شاعران پارسی‌زبان را به نام خود تمام کنند، حالا تاجیک‌ها به این سمت می‌روند که در رقابت با ایران، خودشان را به‌عنوان جدی‌ترین میراث‌دار فرهنگ و ادب ایران فرهنگی عنوان کنند. آن‌ها پیش‌ازاین در تقویم اکو رودکی را به‌عنوان شاعر خودشان مطرح می‌کردند و حالا به سمت شاعرانی نظیر فردوسی رفته‌اند و با وجود آنکه زبان نوشتاری‌شان روسی است، مجبورند شاهنامه‌ای با خط روسی را به خانه مردم تاجیک بفرستند.

– بد نیست از فردوسی بشنویم

در طول تاریخ معاصر ایران کم نبودن افرادی که با همین بینش سطحی به دنبال تخریب چهره بزرگان شعر و ادب فارسی افتاده‌اند و با تفاسیر مبتذل و تاریخ مصرف‌داری کمر به تخریب بزرگان ایران جغرافیایی و فرهنگی بسته‌اند؛ ایرانی که در این سال‌ها کم از خودی و غیرخودی نخورده و حالا که برخی سخن از ایران خواندن می‌زنند، سریع کمر به تخریب ضمایر روح ایرانی بسته‌اند و از صغیر و کبیر را به رگبار لیچارهایشان می‌بندند. غافل از اینکه همین فردوسی حدود دو‌هزار بار نام مملکتی را در آثارش برده است که رئیس‌جمهور تاجیکستان افتخار می‌کند، ذیل همین جهان‌مفهومی کشورش را قرار بدهد. بد نیست در این روز و شب‌ها که خواندن از فردوسی توفیق دیگری دارد، به ۶ روایت از شاهنامه نگاهی بیندازیم که نام ایران را در بافت قصه‌ها زنده نگه داشته:

بعد از نبرد سختی که میان ایران و توران در می‌گیرد، جنگاور سیپاه‌توران به میدان می‌آید و دل‌لشکر ایران را می‌ترساند اما پس از ساعات اولیه جنگ و ورود رستم به میدان او نه‌تنها کاموس کشانی (جنگاور سپاه‌توران) را شکست می‌دهد، بلکه پیش از به‌زمین‌زدن او، کاری می‌کند که سپاه دشمن لرزه بر اندامش بیفتد. با این حال مشی جوانمردی و مردانگی رانگه می‌دارد، بخش‌هایی از این نبرد را در شاهنامه برایتان آورده‌ایم:

چو برگشت رستم هم اندر زمان
سواری فرستاد خاقان، دَمان
کزان نامۆر تیر بیرون کشید
همه تیر تا پُر، پُر از خون کشید
همه لشکر آن تیر برداشتند



سراسر همه نیزه پنداشتند
چو خاقان بدان پَر و پیکان تیر
نگه کرد بُرْنا دلش گشت پیر
به پیران چنین گفت کین مرد کیست؟
ز گردان ایران ورا نام چیست؟
تو گفتی که لختی فرومایه‌اند
ز گردنکشان، کمترین پایه‌اند
کنون نیزه با تیر ایشان یکبست
دل شیر در جنگشان اندکبست
همی خوار کردی سراسر سُخُن
جز آن بُد که گفتی ز سر تا به بُن

روایت دوم از نبرد رستم با افراسیاب است، جایی که سپاه افراسیاب به گونه‌ای به ایران تاخت که تار و پود مملکت داشت از هم گسسته می‌شد، اما باز هم رستم، رزمنده ایرانی به دل دشمن. نکته جالب نبرد رستم و افراسیاب باز هم وجه دفاعی این نبرد است و جنگ تا جایی ادامه دارد که دشمن از خاک مملکت بیرون پرود و نه آنکه ایران مهاجم به کشوری باشد:

هزار و صد و شصت گرد دلیر
به یک زخم شد کشته چون نره شیر
برفتند ترکان ز پیش مغان
کشیدند لشگر سوی دامغان
وزانجا به جیحون نهادند روی
خلیده دل و با غم و گفت‌وگوی
شکسته سلیخ و گسسته کمر
نه بوق و نه کوس و نه پای و نه سر

شاید داستان سیاوش تلخ‌ترین و البته دراماتیک‌ترین اثر کل شاهنامه است، قهرمانی که می‌خواهد خون از بینی کسی بیرون نیاید اما به سرنوشتی حماسی و دراماتیک منتج می‌شود. سیاوش مأمور می‌شود تا از مرز ایران پاسداری کند. او با دلاوری، سپاه توران را شکست می‌دهد و در اندیشه صلح است اما سرنوشت تلخ او را در نهایت به قربانی سیاست بدل می‌سازد. باین‌حال، در سراسر داستان، «ایران» به‌عنوان سرزمین مقدسی که باید نگاهبانی شود، بارها یاد می‌شود و فردیت کاراکترش را نباید بزرگ‌تر از مفاهیمی چون وطن بگیرد:

همه شهر ایران جگر خسته‌اند
به کین سیاوش کمر بسته‌اند
نگون شد سر و تاج افراسیاب
همی کند موی و همی ریخت آب
همی گفت رادا سرا موبدا

دریغ ارغوانی رخت همچو ماه
دریغ آن کبی برز و بالای شاه
خروشان به سر بر پراگند خاک
همه جامه‌ها کرد بر خویش چاک
چنین گفت با لشکر افراسیاب
که مارا بر آمد سر از خورد و خواب
همه کینه را چشم روشن کنید
نهالی ز خفتان و جوشن کنید
چو برخاست آوای کوس از درش
بجنبید بر بارگه لشکرش
بزد نای رویین و بریست کوس
همی آسمان بر زمین داد بوس

پیران، سال‌ها سیاستمدار و سپهبد توران بود و همواره می‌کوشید با نرمش، ایران و توران را به صلح بکشاند. اما سرانجام کار به جنگ کشید. گودرز، پهلوان بزرگ ایران، با او روبه‌رو شد. هر دو سال‌خورده و کارآزموده بودند، ولی گودرز سرانجام پیران را شکست داد. این پیروزی

به نسل‌کشی در غزه بی تفاوت نباشید

فیلمسازان، بازیگران و فعالان عرصه سینما در جهان با انتشار نامه‌ای سرگشاده خطاب‌به‌دو سالانه‌و جشنواره‌فیلم‌ونیز از نهادهای بخش‌های سینما، هنر، فرهنگ و آموزش خواستند در محکومیت نسل‌کشی جاری در غزه و پاکسازی نژادی در سراسر فلسطین به دست رژیم صهیونیستی شجاعانه‌تر و صریح‌تر عمل کنند. از جمله امضانندگان این نامه می‌توان به کن لوچ فیلمساز بریتانیایی، تونی سرویلو بازیگر ایتالیایی –ستاره افتتاحیه‌ونیز ۲۵-۲۰ فیلم «لا گرانتیا» اثر پائولو سورونتینو، آلبا و آلیس روزواچر بازیگر و کارگردان ایتالیایی، یاسمین ترینکا کارگردان فرانسوی، سلین سیاما و آدری دیوان بازیگران بریتانیایی، چارلز دنس وزوج کارگردان فلسطینی عرب‌ناصر و تارزان ناصر که امسال برای آخرین فیلمشان «روزی روزگاری در غزه» جایزه‌بهترین کارگردانی را در بخش نوعی نگاه جشنواره‌کن دریافت کردند، اشاره کرد. این گروه‌به‌قربانی شدن نزدیک به ۲۵۰ نفر از عوامل رسانه‌ای فلسطین از زمان آغاز جنگ در غزه اشاره کردند و نهادهای هنری را مسئول تقویت آگاهی و مقاومت دانستند. آن‌ها در نامه‌ای خطاب به مسئولان این جشنواره نوشتند: «برای یک بار هم که شده، این نمایش کشتار باید متوقف شود. ما باید جریان بی‌تفاوتی را متوقف کنیم و راهی به سوی آگاهی بکشاییم. سینما بدون انسانیت وجود ندارد.» این



به معنای زنده ماندن ایران در برابر یکی از بزرگ‌ترین دشمنانش بود دشمنی که سال‌ها کمر به نابودی این مرز و بوم بسته بود: که پیران ز مهرت سپه خواسته است
سپهبد یکی لشکر آراسته است
زمان تا زمان لشکر آید پدید
همی کینه ز ایشان نباید کشید
ز هرگونه رانیم یکسر سخن
جز از خواست یزدان نباشد ز بن
وز ایدون کتان رای شهرست و گاه
همانا که بر ما نگیرند راه
وگرتان به زنهار شاه است رای
بباید بسپچید و رفتن ز جای
وگرتان سوی شهر ایران هواس
دل هر کسی بر تنش پادشاست
ز ما دو برادر مدارید چشم
که هرگز نشویم دل را ز خشم

زال، پهلوان سفیدموی و پدر رستم، در زمانی که تورانیان به مرز ایران تاخته‌اند، با سپاه خود آماده می‌شود تا ایران را حفظ کند. او با تدبیر و شجاعت، دشمن را عقب می‌راند و مرزها را امن می‌سازد. این نبرد نماد وفاداری به ایران و دفاع از خاک است. در این روایت هم باز ایران مهاجم نیست و تنها کسی است که از مرزها دفاع می‌کند. در همین چند روایت دلیل تاریخی مشی کنونی نظامی ایران مشهود می‌شود، کسانی مانند فردوسی مسئله‌شان از بیان جنگ و جنگاوری مسئله حمله نبوده و تفکر و نگاه اصلی‌شان دفاع است:

بیم سر زال و برزو به هم
زیم آتش اندر دل روستم
نمانم به زاول همی بوم و بر
چه داند کسی خواست پیروگر
تو لشکر بر آرای و بر ساز جنگ
چنان چون بود ساز جنگی پلنگ
جهاندار افراسیاب دلیر
ستاده به هامون چو ارغنده شیر
وزین روی کبخسرو آمد پدید
جهاندار دستان بر او کشید
سر افراز برزو و رستم به هم
بزرگان زاول همه بیش و کم
ستایش کتان پیش خسرو زمین
بیوسید هر یک بر آن دشت کین
بپرسید خسرو ز آزادگان
ز طوس و ز گودرز و کشوادگان

تورانیان به ایران تاختند و قصد غارت خاک و اموال ایرانیان را داشتند. رستم به فرمان کیتباد، شاه ایران، سوار بر رخش شد و با سپاه خود دشمن را در مرزهای ایران متوقف کرد. او با دلاوری و شجاعت، سپاه توران را شکست داد و به مردم ایران امنیت و امید بخشید. درست مثل همان کاری که شهدای هسته‌ای، شهدای دفاع مقدس، شهدای دفاع از حرم و حالا شهدای جنگ ۱۲ روزه آن را رقم زدند.

چو رستم بدید آنک قافن چه کرد
چه‌گونه بود ساز ننگ و نبرد
به پیش پدر شد پیرسید از وی
که با من جهان پهلوانا بگوی
که افراسیاب آن بد اندیش مرد
کجا جای گیرد به روز نبرد
چه پوشد کجا برافراز درفش
که پیداست تابان درفش بنفش
من امروز بند کمرگاه اوی
بگیرم کشانش بیارم بروی

فرهنگیتمان



هنرمندان در نامه خود تأکید می‌کنند، ونیز باید میزبان رویدادهایی باشد که روایت‌های فلسطین را برجسته می‌کند و زمینه‌ای دانمی از گفت‌وگوها ایجاد کند که به پاکسازی نژادی، آپارتاید، اشغال غیرقانونی سرزمین‌های فلسطینی، استعمار و سایر جنایات علیه بشریت که تل‌آویو نه از ۷ اکتبر بلکه از دهه‌ها قبل مرتکب شده پیردازد.